

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4479

2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم والهمه اصناف العلوم والحكم
 وحسن الله على سيدنا محمد شفيع المذنبين ووسيلة المقربين وعلى آله
 واصحابه اجمعين اما بعد فيكون في حق الله عفي عنه كل شيء سيد المرسلين
 صلى الله عليه وسلم وشبهه مناقب آنحضرت وذكر دلائل نبوت آنجناب بنی
 مشرر بركات وموجب كرجالت وازن في حق سرفوت شده ودين انما بنظم قصيده بانيه
 ودين باب كه يتبع قصيده سوادين قارب صحافي سر بروده وآن قصيده لغابت
 اينده است بطور عرب اول السمع مبارك حضرت صلى الله عليه وسلم رسیده وبقول
 خاتم شريف مشرف شده و قصيده اين صنيف هر چند در آن مرتبه نبوت گردید

قصائد بلغا آن اهنه کج کرده شود ولیکن شکل است بر دلایل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت میکند بحکله از مقاصد مهمه و خالی از بعضی لطافت نیست و چون بعضی الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و ناظم این مقصد طیب النعمه فی مدح سید العرب والعجمه مقرر کرده شده

فصل الاول در تشبیه بکبر بعضی حوادث زمان که در آن حوادث

لابد است از استمداد بروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بکبر مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

کأن تجي ما لم مضت في الغيا	عجوب الا فاعلى و رؤس العتار
----------------------------	-----------------------------

الاباض و خشنیدن برق العنبر تاریکی غیا ب جماعه یعنی گویا تارگان که میرد
و تار یکپارچیشان افش است یا سرهای کزدم است قلق خاطر را بیان میکند ما خود
از آنکه هرگز مشوش میشود و شبها بخواب نمیرود و تارگان در نظر او بمنزله خشنیدنی
و سر کزدمی آید

اذا كان قلب المرء في الهمر خائرا	فاضيق من تسعين رجب السنيا
----------------------------------	---------------------------

خائرا النفس ای تغیر النفس غریب و لا نشط سبب بیابان سبب جماعه حرب
بالضم فراخی رجب باشد تعنت منه يقال بلد رجب یعنی توقیفیکه باشد دل مردور
کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او نیکتر نماید از عقد تسعین بیابانها
گشاده و عقد تسعین عبارت از است که سر انگشت سابع و اصل ابهام بند کند چنانکه
حلقه نبات تنگ پیدا شود

و تشغله عنی وعن کل راحته	مصائب تقفون منها من مصاب
تقل عنه فهو شغل و ذاک مشغول یعنی باز داشت از وی قفوت ای تعبته یعنی بازید	
مرا از تامل در حال خود از بهره بندی شدن براحت خود مصیبتنا کار زنی درمی آید مثل	
خود را از مصائب دیگر	
اذا ما انتقنی ازمة مد الهمة	تحیط بنفسی من جمیع جوانب
از کس سختی و محط و ادلهام تاریک شدن شب لیل بد لاهمه شب تاریک یعنی	
و قتیکه میرسد بمن سختی و رفایت تاریکی و صعوبت گرومی آفتاب مرا از جمیع جوانب	
تطلب هل من ناصر و مساعد	الوذیه من خوف سوء العواقب
لوز و لیا و پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است و رایة فاطمه هجرت	
و آمدنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهند و در کنند و هست که پناه بگیرم	
با و تا ترس شدت و سختی عواقب امور دفع گردد	
فلست ادی الا الحبيب محمدا	رسول الله الخلق حبوا المناقب
همم بسیار شدن آب در چاه - جم بسیار یعنی پس نمی تنیم هیچ کس را اگر آن محبوب را که نام	
مبارک ایشان محمات صلی الله علیه و سلم بجا می خدایا که و تعالی اکثر المناقب	
و معتصم المکروب فی کل غمرة	و منتهی العفوان من کل ذناب
اعصام جنگ و درون - گرا به بالضم اند و غمره و صهل اب بسیار و غرق شدن و از آن	
از آن نعل کرده شده یقال غمرات الموت نشاندن آتخذه طلب آب و طاعت شدن	
یعنی بظرفی آید مرا اگر آن حضرت صلی الله علیه و سلم که جای دست ندون اند و بگین	
است و در هر شدتی و جای طلب کردن معفرت است بپشت بهر غم کننده و	

فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول فريحوا والله توأباً رحيماً

فصل دوم در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آن شفاعت کبری است و تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است

ملا عبد الله ملجأ خوفهم إذا جاء يوم فيه شيب الذوا

یعنی جای پناه گرفتن بنده گان خدا و گریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان متذکره
بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوهاست یعنی روز قیامت و اصناف و اهلها و خود هم
باب دینی ملایسته است و درین بیت اشاره واقع شده است بآیه کریمه فکیف تنقون
ان کفرتمون ما یجعل الاولاد ان شئنا السماء منقطره

اذا ما اتوا النجا موسى وادما وقد هما الصبار تلك الصفا

صعوبة و شوری صواب جمع صعب یعنی و فیکه بایند بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت
موسی و حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیهم حالانکه در خوف و غم از انداخته بات
الشانادین آن سختیها

فما كان يغني عنهم هذه	بنى ولم يظفر بهم بالمارب
-----------------------	--------------------------

یعنی عسک بڑای مانینک اطفا فیروزی وادون ماب بدتمه انرا و قحها حات
یعنی پس نفع ندا وایشان مانزو یک این سختیا هیچ پیغامبری او فیروز ساخت انشا
رح پیغامبری بطلبها

هَذَا رَسُولُ اللَّهِ يَخُولُكُمْ

مخو آشنگ کردن بشی زبان وقت قصه که در سول الله صلی الله علیه و آله وسلم سجاویش

پرو و گار خود و رها نمی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بشنهادن و

فیترجیه مسرور ابیذل طیاره	اصاب من الرحمن اعلى المراتب
---------------------------	-----------------------------

پس باز کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شادمان بیا رفتن مقصود خود و رهای که یافتن از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها - **فصل سوره** در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اینجا اشارت است به نسب الهی آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سلالة اسمعيل والعرق نافع	واثنین ببت من کونین بن غالب
--------------------------	-----------------------------

سلالة استی با استخراج منها النزع الجذب ونزع القوس جذبها عرق بالکسر ج - لوی بضم لام فتح همزه و تشدید یا جده اعلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود گذشته است فرع را یعنی البتة فرزندان به پدر رساند و قبیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شریفترین قبایل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بان قصه که فرشته نزدیک با جبره بشارت داد که از اولاد فرزندان تو پیغامبری پیدا شود و اشارت است به مضمون حدیث ان الله اصطفى کنانة من ولد اسمعيل واصطفى اقرشاس کنانة واصطفی من قرش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم

بشارة عيسى والذي عنده علم	لبنانة باس بالفتح الحار
---------------------------	-------------------------

صنوع و صنایع بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغامبری که تعبیر کرده اند پیغامبران از و با اسم صنوع که بپیدایش او درین بیت اشارت است

مبضمون کریمہ کہ پیشتر رسول باقی من بعدی اسمہ احمد و اشارہ است بان مقصد کہ انبیاء سابقین گفتہ اند کہ در آخر زمان پیغمبر صحرک پیدا شود

وصن اخبار واحده بان لیس خلقه	لفظ و فی الاسواق لیس اصحاب
------------------------------	----------------------------

صحب بانگ فریاد فظ مز و درشت خو یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغمبر است کہ خبر داده اند پیغمبران پیشین از وی بان کہ نیست خلق او و درشت و نیست در بازار با بانگ بلند کنند و درین بیت اشارہ است بحديث دارمی کہ در توبیت مذکور است و در وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - لیس لفظ ولا غلیظ ولا صخب فی الاسواق

ودعوق ابراهیم عند منائہ	حکة بیتافیه نسیل الرعائب
-------------------------	--------------------------

رغبہ عطائی بسیار غایت جماعہ یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغمبر است کہ مصداق و عامر حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی و در کہ معظمہ خانه کرد وی یافتہ شود عطائی بسیار دین بیت اشارہ است مبضمون کریمہ و اذیرفع لبراهیم

القواعد الاله **فصل چهارم** در بیان انواع دیگر از دلائل نبوت و آثار

شمال و احلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ ہمہ بہبتہ اجتماعہ ہجر پیغمبر با حاصل نشود قطعاً ہر چند احاد آن خصال مخصوص بانبیائے مثل اعتبار خلقت و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بہ مردمان و سخاوت و علو ہمت و شجاعت و عفو و حلم و زہدائی غیر ذلک

جلیل الحیا ابیض الوجہ رعبہ	جلیل کوا دیس الذبح الحواجب
----------------------------	----------------------------

حقّی روی آدمی رجل رعبہ بین الطویل و القصیر نزع باریکی بود از وی و اکثر اویس رویش م واحد اگر دوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

و مال بغیر نیست روی آنحضرت میا از قامت است آنحضرت پُر قوی است سرش از تاج	آنحضرت و بار یک دور از دو تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
صبیح صلیه ادهج العین السکل	افضیله الا عجا و لیس لبثا لب
الشیخ شذو سواد العین السکل العین اسی فی بیاضها شی من حمرة اعجت اکلام صیرته عجبتا و اهل و بهن ترک الایضاح یعنی خود بصورت بالاحت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چشمت آنحضرت در نهایت کمال بود و سفید حی چشم آنحضرت بسرحی آسخته بود با فصاحت است آنحضرت نیت رکاکت کلام با آنحضرت آسخته صلی الله علیه و سلم	
واحسن خلق الله خلقا و خلقه	و الفقههم للناس عند الفوائب
یعنی بهترین خلق خداست و در شکل و قیاس و غیره ایشان است مروان را نزدیکی هجوم حواش زمان	
واجود خلق الله صدر او نائل	و البسطهم کفا علی کل طالب
نیل یافتن و عطار نائل گویند بمعنی آرم مغفول چنانکه در عبثه راضیه گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار رسیدن و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است است برابر هر سوال کننده	
و اعظم حق له معالی فهو ضه	الی المجد سنا للعطائو مخاطب
تکران او و جواهر و معالی جمع معلاّه بمعنی بلندی قدر و شرف عطا یم جمع عظیم بمعنی مرتبه بلندی یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگترین جواهر دایست که برای مرآت بلندی بر خاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کننده کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه	

زن شریفه را خواستگاری کند		
ترى الشجره الفرسان لا ذلظهره	اذا احمر لباس فى بئس الموضع	
عذاب بئس ای شدید احمر لباس ای استند الحرب لقال خرج القوم الى مواجهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار و معرکهای سخت		
واذا اهل حق من سفاهة عقولهم	ولم يذهبوا من دينه عذاهب	
یعنی ایذا و انداختن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و رفتن در راهها از دین او		
فما زال يدعو ربه لهداهم	وان كان قد قاسى استد المنايا	
پس همیشه دعا میکرد و پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگر چه کشیده بودند ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون		
وما زال يعفو قدر عن شبههم	كما كان منه عند جذبة جاذ	
الحبذ لغة في الحذب قيل مقلوب ثم همیشه عفو میکرد و از بدی کننده ایشان حالانکه قواد بود بر اشتغال چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود درین بیت اشاره است بحديث انس که اعرابی روای میآید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر کرد در رنگب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آنحضرت صلی الله علیه وسلم		

تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

و صا ذال طول العین الله معرضا | عن البسط فی الدنیا و عیش فی الآخرة

مراتب جمیع مرزبانان و المرزبانان الفارس السجلمار علی القوم و دون الملک
معرّب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معصی تر رفاهیت و در دنیا و آخرت
رو ساری عجم

بدیع کمال فی المعانی فلامع | لیکون له مثلاً و لا مقارب

یعنی بی نظیر است کمال او و جمیع اوصاف این نیست هیچ مروری مانند او نیست هیچ
مروری نزدیک با و در جمیع در میان بدیع و معانی ایها هم تطبیق است و این از فضل
رابع است و بدیع کمال و دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است

آنرا **فصل پنجم** در اشاره به نوع دیگر از دلایل نبوت و آن شامل

است در حال عرب و تنجیم و عاودا و مذا سبب ایشان پیش از بعثت حضرت پنا به
صلی الله علیه و سلم که بیدار است عقل فیه و میشو که لطف الهی تعضی تغییر آن اوضاع
است و تامل در حال آن حضرت صلی الله علیه و سلم از انبیه و عدم مخالفت علماء

مستقره با مانند که این همه دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در صلاح
آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر مله را با حسن وجهه و این استدلال بدان ماند
که هر که عدالت ملک عادل را میداند اگر به بند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند

یقین میکند که با دوشاه البته جزو منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه مهرمانی را مسلط خواهد
که تغییر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من پیامبرم ما را کند مرضی را و

ایشان شفا یابند یقین دانسته شود که صادق است در دعوی خود

اذا نامقیم الدین من بعد فتنه	و تحریف اادیان و طول مشاغب
<p>فتره سستی و زمان میان و وینیا سبر شغب با لجمین برانگیختن فتنه و تباہی یعنی آمد بهادر حاجی که راست کننده دین است بعد سستی آن مابعد انقطاع رسل و بعد تغییر ملتها و باری فتنها و وساد و دین بیت اشاره است بان کلمه که در کتب سابقه مذکور است و لن یقیضه الله حتی یقسم الملة العوجا بان یقولوا لا اله الا الله</p>	
فی اویل قوم بشر کون برهم	و فیه صوف من خیم للنب
<p>و خیم ای قبیله مثال عیبا و نقصها مثل عیبا یعنی پس ای وای آن قوم را که شکر مقرر میکنند بپرو و گار خویش و دین جماعه انواع بسیار است از عیبا اگر آن نقصها درین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب</p>	
و دینهم صاف ترون برانهم	اکثریم حام و اختراع السوء
<p>حامی محلی که او را آزاد کننده و بروی سوار نشوند و سائبه ناقه کانت نشیب فی ای بیت لند یعنی دین این مشرکان چیزی است که برمی بافتند آنرا بعقل خود و بغیر استاد بوحی الهی مانند تحسیم حام و اختراع سائبه</p>	
و یا ویل قوم حترق اذینهم	واقفوا بمصوع لحفظ المناب
<p>یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و فتوی و او زده ساخته از طرف خود برای نگه داشتن منصبها و ریاستها - و این اشارت است بحال یهودیان</p>	
و یا ویل من اطری بونی بنیه	هنا لا رب الخلق اطراء خا

اطرار بمیان دست و دل یعنی وای آنکس را که سبانه کرده است در مدح نبی خود پس
نامید او را پروردگار طبق بمبالغه مطلب نمایانده و این بیت اشارت است
بجمال نصاری ۵

و یا و یل قوم قد ابار نفوسهم	تکلف تزویق و حب الملاعب
------------------------------	-------------------------

بوار بافتح هلاکی بار فلان ای هلاک و اباده الهی اهلکه زاویق سیاه بلیته اهل
تزویق اراستن و کل سفش منو مزوق و انلم یکن هلاک زیق یعنی وای
آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزوین و دوستی باز یها
و این بیت اشارت است بجمال ملوک عجم و رؤسای ایشان ۵

و یا و یل قوم قد لحق حقولهم	مجتبر کسریا و اصطلام الضل
-----------------------------	---------------------------

اخف سبکبار کرد و اصطلام اذن برکندن الضریبه با یودی العبد الی سید
من الخراج المقرر علیه فعلیه بمعنی مفعول و اجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که
سبکبار ساخته است عقول ایشان را بکسر کسری و اذینج برکندن خراج و باهم ایشان
و این اشارت است بجمال رعایای عجم که با مال ظلم ملوک شده بودند ۵

فادرکهم فی ذاک رحمة ربنا	وقد اوجیوا منه اشد المعاتب
--------------------------	----------------------------

معقبه بفتح التاء و کسره باخشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را و پیمالت رحمة
پروردگار حال آنکه مستحق شده بودند از جانب خدا تعالی سخرین خشمها ۵

فارسل من علیا قلیش نبیه	ولم یك جیما قد بلوغ کجاذب
-------------------------	---------------------------

بلاد اطوار و اتبار از مودل پس فرستاد از بلندترین قبیله در میان قریش پیغامبر
خود را و بود در آنچه قریش امتحان کرده بودند و رنگوی ۵

ومن قبل هذا لم يخالط مدارك	اليهود ولم يقرء لهم خط كتاب
یعنی پیش ازین نیا میخسته بود و بر سبهای یهود و بنخوانده بود خط نویسنده ایشان فاوضه منافع الهدی المن اهتدی ومن بتعليم على كل راغب یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد و احسان کرد با خوشتن تشرایع بر هر رغبت وارنده و راغب	
واخبر عن بدء السماء لهم عن	مقام مخوف باین ایدی الحجاب
یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشان را و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از ان ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشاره است باینکه کریم و لمن خاف مقام رب جنات و درین بیت جمع کرده شد حال مباد و مساور	
وعن حکم رب العرش فيما بينهم	وعن حکم تروی بحکم التجاز
آنحضرت بفتح پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آید ایشان را و از حکمها که روایت کرده میشود بسبب تجربه و درین بیت اشاره است باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علمم تا یقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصلح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعضی از علم و غیره و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود	
والطبل اصناف الخنی و اباده	واصناف العقی به جالب
خنی بهیوده گفتن و مراد اینی اعم است از قول و فعل اباده الله ای الیکه یعنی بطل ساخت اقامت بدوگی را و برهم زد آنها را و باطل ساخت استقامت ظلمی که عقوبت	

الهی را مقتضی است و درین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه بزرگتر از آنست که خدای تعالی جالب تر نیست عقوبت را از لغی ختمی اشارت است بامراض نفسانیه که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود

و بشر من اعطی الرسول قیاده

بجنته ینعیم و حور کواعب

قیادستی که اسوئرا بآن کشند یعنی بشارت و اوست کسی را که بدست رسول الله صلی الله علیه وسلم و او مهابت و در راه بهشت نعمت و حور نوجوان

و او عدل من بای الی عبادۃ ربّه

عقوبه نذران و عدیته قاطب

قطب روی ترش کردن کعبی ترسانند کسی را که سر باز میزند از عبادت پروردگار

خود بعبودت و درخ و گذران شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره کرده شد مضمون کریمه من اعرض عن ذکره فان له معیشته ضنکاً و نخسه

یوم القیامه اعمی

فانحی به من متاعنا نجاته

و من خاب فلتند به مثل النواذ

یعنی پس سجات و او خدای تعالی بسبب این پنیامبر کسی را که او نجات خواسته بود و هر که مطلب نیافت باید که نوحه کنند بر دی بهترین نوحه کنندگان

فاشهد ان الله ارسل عبده

بحق و لا شیء هناك بر ادب

لقول را بنی فلان اذ اراست منه ما یریک و ما یریک یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم پنیامبر است از جانب خدای تعالی نیست انجا هیچ چیز

در شب اندازد

و قد کان نورا لله فینا لمهتد

و مصمم یام تد میر علی کل ناکب

صمها مینماید بر آن که باز نگردد و تقال نگیرد از اعدل عنده یعنی بر آنکه نبود و نور خدا تعالی
 در میان ما برای همراه یابنده و تشریف بر آن عقوبت بر هر یک و شونده و این دو بیت
 دلالت میکند برستم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا **فصل ششم**
 در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق است بر مخلوق و تهذیب
 نفوس با خلاق فاضله و دعوت به تدبیر منزل و بسیاست مدینه و غضب مظان برای
 آن بوجهی که محکم تر از آن تصور نگردد و این استدلال بدان مانده که اگر شخصی کتاب
 سینوی میخواند گفتین میکند که مصنف آن کتاب کامل بود و در نحو و هر که و بگو آن متنبی
 میخواند میباید که صاحب آن کامل بود و در هر که قانون میخواند میباید که مصنف
 آن کامل بود و در علم طب بهمان هر که تفصیل شد این آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفاء مقاصد شریع بدون این علوم نیست
 و صاحب این علوم نمی است که این علوم را بوجهی تلقی فرمود

و اعقوبی دلیل عند من تو عقله	على ان شرب الشرع صفي المشاد
شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیل نزدیک کسیکه کامل است عقل او بزرگه آب حدود شرع صافی ترین جمیع آب جزر است	
لواطی عقل فی سلامة فکرة	على اكل ما ياتي به من مطا
تواطوا علی ای توافقوا یعنی با یکدیگر موافق بودن عقابها و روقت سلامت فکر بر هر چه می آید و آنرا شرع از احکام یعنی عقل سلیمه تهتفق اندک استخوان شریع و تسهل همزه تواطی بنا بر ضرورت شعر است	

سهلۃ شریع فی رزانه مشرعه	و تحقیق حق فی اشارۃ حاجب
<p>سهلۃ جو انحرافی و مراد اینجی سهولت است شریعه بالکسر و شریعتی بجای در آمدن بسر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانه آسپنگی رزین ای و نور یعنی اقتوی دلیل سهولت شریعتی است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است ویر سهولت و دقارنه چندان تساهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شتاب باشد و اثبات حق و راستاره بابر و لا یعنی بسیاری از مطالب غامضه و الفاظ سهله لطافت عجمیه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت بالملئ السهله سهولت و بحدیث اوتیت جوامع الکلم</p>	
مکارم الاخلاق و اتمام نعمه	بنفۃ تالیف و سلطان غالب
<p>یعنی خوبیهایی اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی وین آنحضرت صلی الله علیه و سلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت لا تم مکام الاخلاق و اشاره است بآنکه ملا محمدی مخصوص است بجمع شرعیات با خلافت و سلطان غالب از قبیلۃ اصنافه موصوف است بصفه</p>	
لصدق دین المصطفی یقلوبنا	علی بنیات فهمها من غرائب
<p>یعنی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه و سلم بدلهای خود یا قرآنه و صحفه که فهمیدن آن از عجایب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه اخمن کمان علی جنبه من ربہ و نیلوه شایسته و اشاره است بتمامی این فصل -</p> <p>فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه و سلم</p>	

براهین حق و صحت صدق قوله	رواها و بروی کل شیء و منائیب
یعنی این بابهای راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دعوی نبوة روايت کرده است آنرا در روايت میکند آنرا هر جوان و هر پسر و درین بیت اشاره است متواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند احادان متواتر باشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم	
من الغیب که اعطی الطعام لجانیه	و کله مرة استقی الشراب لشارب
سقت فلانا و اسقیتہ و منه قوله تعالی استقیما کم ما فرانا یعنی از دوزخ عالم غیب بسیار بار طعام دادگرش را و بسیار بار آب داد و نوشنده را	
و کوم من مریض قد شفاه دعاءه	و انما ان قد اشفی لوجیه و اجب
اشفی المریض علی الموت ای شرف علیه و وجبه یکبار افتاد و منه قوله تعالی فاذا فرأى جنوبها و مردن و منه قوله صلی الله علیه و سلم اذ وجب فلا یسکین بلکه یذای اذ انما یعنی بسیار مریض که تدریست ساخت او را دعاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر چه نزدیک شده بود با فتاوی که مرده را باشد و در اشقی و اشقی تجشیش است	
و دردت له شاة الدی ام معبد	حلیبا و لا استطاع حلیبا
استطاع اصله استطاع ضدفت التا تحقیقا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نبی نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار و نوشیدن و نوشنده و قصه این در مشکو ذکر است	
و قد ساخت فی الارض حصان	وفیه شجاع براء بن عازب
ساخت پدفرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر قرس نه یعنی تحقیق نهین	

از عجایب ۷	
و شوق له جبریل باطن صدره	الغسل سواد بالسويداء لارنب
لاذب حقیقه یعنی بشکافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلو الله علیه وسلم را برای شستن میاهی که بدانه دل حقیقه است ۷	
واسری علی متن البراق الی السماء	و یاخیز مرکوب و یاخیز را کب
یعنی شب روی کرد در پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک را کب است آنحضرت صلو الله علیه وسلم ۷	
و مشاهد ارواح النبیین محبلة	لدى الصخرة العظمی فوق الکواکب
یعنی مناینه فرمود آنحضرت صلو الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه بجا نزد یک صخره الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستار یعنی بالای آسمان ۷	
و مشاهد فوق الفوق الوارده	کمثل و آتش و افسر متراکب
یعنی سنان فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات الفار پروردگار خورشید مانند پروانه های بسیار یکی یکی متصل شده ۷	
و راعت بلیغ الای کل محادل	حضیو تمادی فی هراء المطالب
یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر چه ای گفته تمیزنده را که از حد و در حدال کردن در مباحث علمیه ۷	
مراعة اسلوب و عجب معارض	بلاغة اقوال و اخبار غایب
بمراعه تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و در آتش بدل است از بلیغ الای بدل اشتغال سنی در ترس از منافعت مجال منکر را بچند وجه فضل اسلوب و در ماندن معارض ۷	

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عا و وثو و خبر فتح بدر و علیه
روم بر فائز و جزآن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن
چهار وجه است

و سماه رب العرش اسماء مدحة	بما اعطى له من مناقب
----------------------------	----------------------

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خداوند عرش بناهای که دلالت بر مدح
آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آنچه عطا فرموده است و در از مقببات

شرف حنیو احمد و محمد	مقنی و مفضل یسبحی بعاقب
----------------------	-------------------------

المقنی آخر الانبیاء و كذلك العاقب چهارم در قرآن آمده است روف رحیم محمد
واحد و سه اسم مقنی و بنی الرحمة و عاقب در حدیث آمدن مفضل یعنی نبی الرحمة
است **فصل هشتم** در دو عابر آل و اصحاب و نوکریات
اصحاب و ثبات اهل بیت

اذا ما اتار و افنته جاهلية	تقود بحجر زاخر من كتاب
----------------------------	------------------------

زخر پنهان روف و دریا از آب کتیه بشکر یعنی هرگاه بر انگیزند کاروان فتنه جاهلیت
یعنی بر عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه
که میکند در بای پر شده از لشکر

يقوم لشرع الناس اسرع وقوة	بجيش من الابطال غير السلا
---------------------------	---------------------------

الابطال بالتحريك و ليد الفقرة بياض الوجه الغر البض كهت اسب و از خانه یعنی بر بخیزد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دفع شرکافران زودترین برخواستن بانشکرها

از پهلوانان سفید است پیشانی ایشان س	
استند اعدا یوم الدباس من کل باسل	ومن کل قرم باکاسنه لاجب
سبانه دلیری نمودن یقال شجاع باسل قرم شتر گرامی که بروی باز کنند و بجبهه کشتی گذارند شتم قیل السید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زور و دلانگ که بسا نهانیزه بازی کننده باست س	
قوارث اقل ما و نیلا و جراث	لنفوسهم من امهات نجائب
اقدام پیش در آمدن و شجاعت نمودن نیل و نیاله آگاهی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرات و نفوس ایشان از ماوران صاحب نجابت و این بیت بطور کلام قریش واقع شده که نجابت و الدات می ستودند و سیدانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث می رسد و فی الحدیث انما ابن العوانک س	
سبحر الله اصحاب النبی محمد	جميعا کما کافاله خیر صاحب
تواب و ما و خدا تعالی اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همیشین آنحضرت صلی الله علیه و سلم س	
وال رسول الله لا زال امرهم	قوتی علی ارغام الف الف الف
یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه با و حال ایشان است و درست بحال آلوده کردن بنی حمی که عداوت اهل بیت دارند س	
ثلث خصال من تعاجیب سربنا	سجایه اعقاب لوالد طالب
یعنی سه خصلت از اعجوبها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون اسباط و در شعر راست می نشست بلقظ والد طالب نقل کرده شد س	

خلافه عباس و دین نبینا	تراید فی الاقطار من کل جانب
------------------------	-----------------------------

یعنی دوم خلافت بنی عباس سیموم دین حضرت پیامبر اعلی الله علیه وسلم که در اندک مدت زائد شد و همه اطراف انهم جانب و دین و دویست اشارت بآن قصه که عبدالمطلب پیش سیف بن یزید رفت و وی کاهنان را طلبید و جمیع کاهنان خبر دادند که در یکا نیمه بدن عبدالمطلب نبوة و ولایت نهاده اند و در نیمه دیگر خلافت و تنگیت است و بنویسند کاهنان بآنکه خدا تعالی از اعاجیب قدرت خود سه چیز و عبدالمطلب و ولایت نهاده است و سحاب و آل ابطال و خلافت و آل عباس و نبوة طاهره بابر و بنی عبدالمطلب و ذکر طبقات مسلمین که قرن بعد قرن حامل و بر

فصل هفتم
متمین است و دو عا برای ایشان

یؤید دین الله فی کل دوسرة	عصائب تتواصتلهما من عصا
---------------------------	-------------------------

العصائب جمع عصایه بهم الجماعة من الناس من العشرة الى الالابین و لا واحد لها من لفظها یعنی تقویت دین خدا تعالی میکند در هر دوره از زمان جماعتها که از پی می آیند مانند خود را از جماعتهای دیگر یعنی در هر زمان همه این جماعت پیدای میشوند

همه رجال بدفعون عدوهم	بسم القنا والمهفات القوا صنب
-----------------------	------------------------------

سمره بالضم گندم گون شدن القاة الرمح و الجمع ثوبات و قنی اراف نیز گون شمشیر مرهف لغت منه قاصب و تصنیف شیخ بران و قوا صنب جماعت یعنی پس از بن جماعت جمعی هستند که دفع میکنند دشمنان خود را به نیزه های گندم گون و شمشیرهای نیزه و این

اشارت است بفرزاده که دفع نفر میکنند بکارزار

از این مثنوی در سوره
ان الله تعالی بیعت نمود
با بنی عباس و بنی هاشم
و بنی مضر و بنی نضیر
و بنی سبی و بنی خزاعه
و بنی ثعلبه و بنی عقیله
و بنی مره و بنی مکنه
و بنی عدی و بنی غطفان
و بنی تميم و بنی دحیان
و بنی قریظ و بنی خثعم
و بنی یثرب و بنی نجران
و بنی سبأ و بنی یمن
و بنی حمیر و بنی کنان
و بنی قریظ و بنی خثعم
و بنی یثرب و بنی نجران
و بنی سبأ و بنی یمن
و بنی حمیر و بنی کنان

و منهم رجال يغلبون عدوهم	باقی دلیل مخم للمغاضب
افحام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود با قوی دلیل که ساکت کننده است خصوصاً کتبه اودین بیت اشارت است بشکلی که با الزام مخالفان ملت و لوایت مله مصطفوی مشغول اند	
و منهم رجال یبنوا شریع ربنا	و ما کان فیہ من حرام و واجب
یعنی ازین جماعه جمعی هستند که بیان کردند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بقرآنی که بعلم احکام و فتاوی قایم اند	
و منهم رجال یدرسون کتابه	بجوید ترتیل و حفظ مراتب
درس و دراسته سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعه جمعی هستند که درس بگویند کتاب خدا تعالی را بحجید ساختن ترتیل و نگا داشتن مراتب او ای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع و قوف و مانند آن و این اشارت است بقدر که بتلاوت کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال یشترون علی علمهم	و هم علمون فی ما به من غرائب
عزیز لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز و بقیه که کسی بفهم آن نتواند سیدنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کردند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که تفسیر کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال بالحدیث تعلوا	و ما کان منه من صمیم و ذاهب

در این کتاب است
و در حدیث که در قرآن
است و این جماعات
یعنی ازین جماعات
جمعی هستند که
تفسیر کردند قرآن
را بعلم خویش و این
اشاره است بمفسرین
که تفسیر کتاب الله
مشغول اند

و بع دلیس شدن بخیر صله بالبارئینی ازین جماعات جمعی هستند که در دلیس شده اند
بعلم حدیث و دانش آنچہ از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بحدیثین
که قایم اند بعلم حدیث ۵

و منهم رجال مخلصون للهم	بالتفاسهم حسب البلاد الاجاد
-------------------------	-----------------------------

حسب کبیر انجاء فراتی سال الاجاب الارض التي لا نبات فيها ما خور من الجذب
و هو القبط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خافص کنندگان اند نسبت حور و عمل خود
برای خدا تعالی سیرکت و مهای ایشان است ارزانی شهرهای قحط زده و این
اشارت است بعباد صوفیه ۵

و منهم رجال بهتدي بعطائهم	فياهم الى دين من الله واصب
---------------------------	----------------------------

الفياء هم مهور الجماعه الكثيره الواصب اللازم والدائم قال الله تعالى ولا دين اوصا
وليقال وصب عليه اي ما طلب عليه يعني و ازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند
بسبب وعظ ایشان جماعه کثیره از مردمان بسوی دینی که لازم و دائم است آمده
از جانب خدای تعالی این اشارت است بواعظان ۵

على الله رب الناس حسن جزائهم	لما لا يوا في عدا ذهن حاسب
------------------------------	----------------------------

موافقه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان بان
توابع که در معنی یا بد بشردن او را ذهن هیچ حساب کننده -
فصل دهم در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه وسلم
و اشاره بنسبت او بیه و بعض آثار آن نسبت ۵

فمن شاء فليذ كوجال بئنه	ومن شاء فليغزل بحب الزيات
-------------------------	---------------------------

تشنه نام معشوقه زیارت جمع زینب مغالنه عشق بازی کرون یعنی پس بر که خواهم کو ذکر کند جمال تشنه را و بر که خواهد پس الهمار عشق کند سخت بینها	
سازد که حبیب محمد	اذا وصف العشاق المحبا
یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را بنسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مشککه بیان کننده عاشقان دوستی معشوقه را	
و اذ که وحد اقد تقام عهد	حواه فواحدی قبل کون الکوا
یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن تارها درین بیت اشارت واقع شده است بدقیقه از وقایع علوم انصوف که میل اعیان ثابته بسوی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز در میان کمال اهل اولیسه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر روی کار می آید تفصیل این دقیقه را این رساله گنایش ندارد	
و یبذره هیمه لعننی فی الکرم	بنفسی افدیه اذا فاه قارب
یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در پیشانی نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میگردد و انما ساعت صلی الله علیه وسلم	
دید کنی فی ذکوة قشمر یرة	من الوجد لا یجو عیلم الا حیا
یعنی ز می باید مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن سورتن بسبب عشق در منی باید کیفیت آن عشق را علم بکجا بخان	
والفی لروحی عند ذلک هرة	وانسا درو حاد و وثبة و انب

بزرگواران و ثبوت کردن یعنی می یابیم روح خود را نزد یک یاد کردن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جنبشی و الفتی و تازگی غیر حبت کردن حبت کننده اشاره
آن است که خرق و صدف و وشبه از احوال لطیفه قلبیه است و انس مقتضی جنبش
معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال حجاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اشاره به تمامی قضیه

و صلی علیک الله یا خیر خلقه	و یا خیر ما مول و یا خیر و اذهب
-----------------------------	---------------------------------

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه
امید او داشته شود و ای بهترین عطا کننده

و یا خیر من یرجی لکشف رزیه	و من جوحه قد فاق حوجی السیاح
----------------------------	------------------------------

رزیه مصیبت الحجود بانسج المظر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امید او داشته شود
برای ازاله مصیبت وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بار باره

فاشهد ان الله بر احم خلقه	وانك صفتاح لکنز المواب
---------------------------	------------------------

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است و تو ای رسول خدا
کلید گنج بخششهای

وانك اعلى المسلمين مكانة	وانت لهو ستمس هم كالنوا قتب
--------------------------	-----------------------------

و گواهی میدهم که تو بلندترین پیا میرانی در مرتبه و تو بمنزله افتابی ایشان و ایشان
بمنزله ستارگانند

وانت شفیع یوم کلاذ و شفاعة	بمعنی کما اتنی سواد بن قارب
----------------------------	-----------------------------

یعنی تو شفیع روزی که کلاذ و شفاعة نفع ندهد چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع قصین کرده شده است از سواد
 این قارب بلکه این قصیده شیع قصیده است که در خدمت حضرت پیرایه صلوات
 علیه و سلم انشا کرده است و مرتبه قبول یافته

و انبت حیدری من هجوم مله	اذا الثبت فی القلب شیا الحیا
--------------------------	------------------------------

همه واقعه و نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه و پناه منی از هجوم کردن مصیبت و فتنه بخلاف
 در دل بدترین خیمه گاه

فما انا اخشی از مده مدله	ولا انا من ریب الزمان براه
--------------------------	----------------------------

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و ز ستم از گروش زمانه بهر اسان و درین بیت
 اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاخته قصیده

فانی منکوه فی قلاع حصینه	و حد حدید من سیر الحیا
--------------------------	------------------------

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما دور و دیوار آهنین از تشنیه های جنگ کنده
 یعنی گود حصار تشنیه ها ام که نصرت من و برافروغ اعدای من نصب
 کرده باشند

ولیس ملوما علی صبت اصابه	غلیل الهوی فی الا کرملین الاط
--------------------------	-------------------------------

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد
 او را سوزش عشق و در میح بزرگان و پادگان و درین بیت اشارت است بنختم سخن
 و عجز ادای محی کلمات آخنها باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی کوی است
 و دیگر آنکه میح بزرگان و پادگان را پایانی نیست **حما** تامل باید کرد
 در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیه کرده شده و از اینجا تخلص کرده آمد

بج آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در اینجا بفنون بسیار آرا کرده شد و در آخر
بیان عشق کرده شد و چون آنحضرت را بر شبه کمال رسیده خطاب کرده شد و در آخر
تقصیده عمو کرده شد و ابتدای آن و اشعار تاجی کرده آنرا علقه علی القصبه
و قد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلث الرابع و اشد یوم من الیوم اثنی عشر
ست و خمین بعد الالف و المائت من الهجرة و الحمد لله رب العالمین -

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلاوة علی مولانا محمد سید المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه ورنیولا
و قصیده همزه در مدح سرور انبیا علیه الصلوات و التسلیات نظم کرده شد و چون
بعض الفاظ آن محتاج به تفسیر گشت بخت بود بخاطر جماعت که مشق اشعار عرب نموده اند
بغیر ترجمه معنی آن منتفع نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی غوییه آن املا کرده آمد و الله
المبسر کل عسیر و آن را شش فصل ساختیم **فصل اول** در تشبیه
بطریق تازه که معهود شعر نیست

اذا اخبرت يوما عن صبا	فلا تلهم ببدر او ذکا
بج بالشی اولی به ذکا را بالضم غیر مصروف آفتاب لایه تلهم الالف و اللام یعنی	چون بخوابی روزی خبر و ادن از روشنی چیزی پس چو این شود که راه چهاردهم آید
آفتاب یعنی شبیه براه و آفتاب کن	
وان تصح بحج و اوسم	فلا تنظر بحج و اوسما

سمو بلندی جو بافتح المطر و بالضم الکرم یعنی فاگر تائیش خواهی بسنجایا معلوم تر پس چنانکه کن		
یسوی باران یا یسوی آسمان یعنی سختی را بسیاران و عالی قدر را آسمان شبیه کن		
ولا تذکر الخاطی و معنی	اذا کلمت فی معنی السیاء	
اخو القوم واحد منهم والمراد بهما حاتم الطائی و من نام امیر مشهور که در سخاوتی تباران		
زند شخصی از عرب در لفظ کلمت منازعه کرد که استعمال مشهور نکلت است و این کلمه		
بی اصل است قال الله تعالی و یک کلم الناس فی المهد و کھلا دورا حادثا		
بسیار یافته میشود گویند کلمت فلانا و نکلت مع فلان یعنی و یا و کن حاتم طائی را در معنی		
بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت و در معنی و معنی تجنیس غیر تمام است		
ولا تنسب اخا بائس للیث	ولا اذا الرفق للسریر الرخاء	
نسب الی ابیه و لا بیه الحقه به من باب نصر فضا بالضم با و نرم قال الله تعالی		
رخاء حیث اصاب یعنی رنست کن صاحب ضرب شدید را بشیر و نه صاحب نرمی		
اخلاق را بسوی با و نرم		
وان بدینت فی المنطوم وحدا	فحاشا ان تشیب بالانبياء	
حاشا انی القوم حاشا زید ای الا زید او حقیقه معنی حاشا که جعلک فی ناجیه من کجای		
دری الناجیه و حاشا ان الیفعل کنه ای بعهده الله من ان الیفعل کنه فی البرهه حاشا		
ان یحرم الراجی مکارمه به تشیب الشعر تر فیه فیکر النساء و اگر بیان کنی در غرض		
بایس خدا پناه دهد از آنکه تشیب کنی بجمال زنان		
فتلك شر الیه للشعر قدما	وقد سمحت بختم الا نبياء	
فدا طرف یعنی در زمان بختین تا برای تحلیل است یعنی منع از تشبیه پناه و آفتاب و		

و از تشبیه بیابان و آسمان و از تشبیه بجام و من و از تشبیه بشیر و با و نرم و از تشبیه
 به جمال شب و این سبب است که اینهمه راهها و اسلوبها است و در فن شعر شده اند و در
 زمان پیشین و شعرهایی پیشین منسوخ شده است بجامه الانبیا علیه الصلوات و السلام
 مرا و آنست که بعد و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود بنی آدم باین تشبیهات حیف
 عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکمل انداز جمیع و بر هر وصفی ازین اوصاف
 پس حق میفرمود آنست که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده شود نه بغیر او این
 لطیف شعری است مستمی باد و عاقل را به راهها و اسلوبها را شرعی میتوان گفت بحسب
 وضع لغت و شعر یعنی بحسب عرف شروع منسوخ شده است با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعد از آن پرورش کرده شد این معنی
 را بچند بیت دیگر

فهل أقلت ادخاله مدحا	لباس او سخا و وسع
----------------------	-------------------

سبحی بالقصر و شبنی برق و سار به بلندی قدر یعنی پس چرا انگشتی چون مقدر کردی
 ح را بنده و حرب یا بسجا یا بلندی مرتبه

ارحی طیفاً یبذل فی عهوداً	بطیبة حیث جمعة الرعاء
---------------------------	-----------------------

این معقول با قلت است طیف خیال طیب از اسما و بدین منوره است یعنی می بینم
 خیالی که باید و میدهد مرا حالتهائی گذشته به بدین منوره جاست که اجتماع انواع امیدها
 حاصل آنست که کمال روح آدمی با اعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است
 که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال طیفی است از انان حالتهای که در بدین
 منوره لذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر میشد و باید و میداد این وقایع آن

حالات شریفه با غیر این درجی مستور نیست زیرا که پیکس را بلوغ مبلغ اخلاق آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم ممکن نیست پس غایت طرح آنست که نمائشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم و خیالی طفیفی باشد از آنچه آنجا واقع شد

التَّشْيِيمُ بِهِ وَبِصَيَانِهِ وَمِيزَانُ

تَالِقُ فِي الْبَقِيَعِ وَفِي فَيَا ٤

شام البرق ای نظر الیه الو میض البرق او میض البرق و در معنی ایماضا و در معنی او
مع خفایا قولاً تشییم به بدل است از ای طبعاً بدل جمله عن جمله و همچنین احسن و ذکر قول
و تشو قتی در آیات آینده واقع موقع بدل است تالق و درخشیدن یعنی می بینیم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشنده است در بقیع العزقه که میدانی
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجا است و در تبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول
مردم آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنجا بوده است حاصل آن است که چنانکه ایماضا
برق می آید و زود میرود و همین صفت از وقایع شجاعت و سخاوت و بلند می مرتبه
مردمان آنرا فاضله آنحضرت صلی الله علیه و سلم که درین اکنه بود و بنظر می آید و عن
قریب مخفی میگردد زیرا که مشابیهتی دارد اما مشابیهته ناقصه

أَحْسَنُ بِهِ لَهَا مِنْ فَتْحِ

لَتَشْيِيمُ مِنْ كَدِّي أَوْ كَدِ ٤

غنمت الریح اذا هبت لیسها تشیم باد خورش که با الفتح و الحمد التشیه العلیا مایلی
المقابر و کدی بالضم و القصر التشیه السفلی مایلی باب العزقه و کدی بالضم و تشیه الیه
موضع با سفل که در فی قصه فتح مکه آن لای صلی الله علیه و سلم و خاها یوم الفتح کما فی الشعر
حسان بن ثابت تشیه الفتح مطلقاً که در یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف با درخش
از فتوح که رزنده بوده است از موضع کدی یا از تشیه کما

تذکری احادیث النضائی | مقامات پیش از او حرام

اصطفیٰ اذا خلصت له نضائنا شمانا معنی خلاص العبد له فی طاعته و اخلاص
الرب له فی شمن جزائه مقامات یعنی الوثاق نور جبل نزل به رسول الله صلی الله علیه
وسلم و ابو بکر ثلث لیل عند اراوتها الهجرة السحره جبل تعبد فیہ النبی صلی الله علیه وسلم
قبل النبوة یاومید هر مراحیر نامی صوفیان در اخلاص صحبت خالده آن رقاع را که
گذشته است در جبل نور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیه من آخر یا شامیشی است از قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین دو مکان بوقوع آمد

لشوقنی لاحوال تقصیاتی | بسطع اولی السجیة یثیحا

تقصی سیری شدن یعنی شتاق میگردد و انداختن اخبار رضائی بجا ب آن احوال که گذشته
است بحیل سلع یا در نواحی بیچاره السع جبل قریب الذیة کان عنده وقته الخندق البیر
بیرکان لابی طلحة الانصار کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخلها و یشرب من ماء ثیها
طیب فلما انزلت فی ثنائی البی حتی تنفق اهل الحجون یصدق بها ابو طلحة
یعنی الله تعالی عنه علی اقاربه و بنی عمه و القصة مشهورة باید دانست که آنچه مذکور شد
از منع اسالیب مشهورة در شعر و از ابداع اسلوب غریب که تشبیه است با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و رضال نیک و خلق فاضل مقررین کمال ادب که گوئیم آنچه در مردمان یافتند
میشود خیالیت طیف و بعضی است از برق پلست آنچه در ذات مقدس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود تشبیهی نازده است که عبد ضعیف بآن مهتدی شده و الحمد لله باز از اینجا انتقال
کرده شد بوصف عشق و تخلص هم بطوری جدید واقع شد **فصل دوم**
در بیان عشق

بِصُوقِ رَيْثِ الدِّيارِ قَهَامِ قَلْبِي	وَهَيَّجْ ذِكْرُهَا مَنِي بَكَاءِ
سپهریان سرکشگی از عشق یعنی تصور کروم دیار حبیب را چون ذکر طیب و یقین و قبا و مانند آن آمد پس سرشته شد دل من و بر انگشت باد کردن آن دیار از من بکار مرا ۵	
وَرَوَيْتُ عِنْدِي شَمَائِلَ عَن حَبِيبِ	قَالَ لَكُنِّي وَزَادَتْ مِنْ عِندَاءِ عَنِّي
روایت کرد آن دیار خوبها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا و ذکر روایت شمائل که کتابی است مشهور و لفظ عن ایهام اطباق است ۵	
أَيَا قَلْبِي بِأَحْزَانِي لَقِطْعٍ	فَلَا سُلْوَانَ لِي بَعْدَ الْفَوَاقِ
سلوان بودن سلطان دوار سیلی به المحزون النوار کالفراق و زنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شود زیرا که دوار سیلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ۵	
وَيَا صَدْرِي بِالْأَمَى تَشَقُّقٌ	فَلَا أَرْحَفِي لِنَفْسِي بِالْبَقَاءِ
وای سینه من بسبب در دهای من لبگان زیرا که راضی نیستم ببقا بر نفس خود ۵	
فَهَلْ مِنْ مِثَالِي رُوحِي بِرُوحِي	بُرُوحِي بِيَعْدِي مِنْ لِقَائِي
روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آیا خرید کننده هست جان مرا با باشتی آسایش وید مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش من رساند و جان مرا غلام کند میان روح و روح تنه پس است ۵	
تُبَشِّرُنِي بِنَعْمٍ بَعْدَ بُؤْسٍ	وَأَسْعِدِلَهَا بَعْدَ الشَّقَاءِ
بدل است از یروختی بدل جمل از جمله نعم نازکی و راحت بعد بؤس هر دو بضم اول و سكون ثانی یعنی بشارت و بد مرا با سودگی بعد محنت و بشارت و بد به نیکبختی جان بعد به سختی آن ۵	

وقالوا اخرج تنزه في مروج	التسلق من بتاريج السلاء
شتره بصحرارفتن مرج لبکون در سبزه زار برها شبت و تیر سح همچنان یعنی گفتند لضیحت کنندگان برآمی از خانه سیر کن در سبزه زار تا شلی یابی از شفته ها و بکلا عشق	
وما عذر المشوق اذا تلکفی	اخلى القلب في شرع الوفاء
آتشق شاقو مشتاق ساخت او را شوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن شوق عاشق تلکفی بازی کردن غل بی غم ضد سحی جواب آن ناصحان میگوید بصیحت عذر عاشق در شرع و فاقمعی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع و فاق آن گناه است که عذر ندهد	
بحبب الحب قد اصبى رخصنا	فما بال الحدا لبق في الفضاء
حب چاه عمیق حدیقه بلغ فضا میدان واسع این جواب و گیر است بچاه عشق در مانده شام کرده است پس چه حال است باعنها و میدان واسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باعنها و میدان واسع بچه کار آید در حب و حب تبخین خطی واقع شده	
ومن قاصی اذى من ماء عین	فهل لعینی سنیاً عین ماء
المقاساة معالجته الامر شدیدی یعنی و هر که بافته باشد محنتی از آب چشم ایا سود میدهد او را هیچ سود و دادن چشمه آب یعنی کسیکه بویسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در مار عین و عین مار قلب واقع شده	
وقالوا انظروا قصیداً فی مدیح	تجففت بعض ما لبک صریحاً
قصیده پاره شعر و کزاک القصیده کا سنین السیفیه و گفتند ناصحان در مدح قصیده در مدح که سبک کند از تو بعضی آنچه می یابی از مدح یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن	

اما تخفیف ریخ تو باشد

والی للمعنی من قصید

فی شجوة هاج او هجاء

تفسیر ریخ وادون و شاح ششی من اویم تجلی به و ربما به صنع بالجور جواب میگوید
و از کجا میسر شود ریخ ویده را قصیده شکر که عزیز کند او را مینمایند درج یا همچو باید است
که از اینها تخلص کرده شد بهج آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وان لا بد من مدح ذلعال

فحسبك مدح خیل الاصفاء

علا بالفتح والمهلبند می در قدر معناه کذلک و الجمع معالی و اگر ناچار مدح کنی
صاحب بلند بها قدر را پس کافیت مدح بهترین اصفیا یعنی ذلک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم

وان مدح رسول الله یوما

فخادسرا ان تقصر فی الثناء

و اگر مدح کنی پیغمبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از آنکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم **فصل سیوم** در نکته تازه در مدح آنجناب صلی الله
علیه وسلم

وحاشا ان تقول له المعالی

به کل المعالی و العلاء

خدا بیاه و هر قدر از آنکه گویی آنحضرت راست بلند قدر بها که این تقصیر است در مدح
وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم متقو
است انواع بلند قدر بها مفضلا و تمام بلند قدری مجمل است

کریه ان جمعت المعالی

شئ فی جنبه مثل الهباء

احال اثبات میکند این مضمون را بلیل و میگوید آن کریم است که اگر جمع شوند

همه بلند قریب و دیده شود آن غریبهای در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند

عبارت

معالي الناس ان حنت فكرا

برای رخ در انقباض و اعتدال
برای رخ حجاب استوسط اخلاق فاضله مردم اگر دور و دور فکر متوسط است و کمی زیاده
یعنی هر خلق فاضل متوسط است در افراط و تفریط مانند شجاعت که بر رخ است و حین
و هتور و حکمت که بر رخ است و در سفسه و جزیره و علی بن ابی طالب

هو الفرح الذي يهني اليه

ليعرف حال دانيهم و ناء
یعنی الیه ای شیب الیه و ناء نوای قریب نای بنای ای بعد است آن مرد که نسبت
کرده میشود بسوی او سایر افراد را تا شاخته شود حال قریب از میان ایشان و حال بعد
از میان ایشان یعنی شاختن اخلاق فاضله نمیتواند بود الا بشاخت فرد معتدل کامل
الا اعتدال پس هر چه در آن فرد یافته شود خلق فاضل است و آنچه از وی تجاوز است
بجانب افراط یا بجانب تفریط آن خلق غیر فاضل است باز آنچه متجاوز است نیز متفاوت
هر چه باین فرد نزدیکتر است بهتر از آنچه دور افتاده و آن فرد معتدل ذات معالی آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و مشخص نمیشود الا بان فرد کامل پس
اخلاق فاضله مستقیم باوست

كأطراف الدوائر حين يعزى

لمركزها بقرب و انتقاع
الفرق و النسبة الاثوار الیه مانند اطراف دوائر یعنی اجزاء محیط دایره وسط آن وقتی که
نسبت کرده شود بسوی مرکز آن دایره بقرب و بعد گفته شود این طرف نزدیک است
و آن طرف دور معرفت موضع الطرف و نسبت از دایره متحقق نشود تا آنکه نسبت گفته

یعنی هر چه باین فرد نزدیکتر است بهتر از آنچه دور افتاده و آن فرد معتدل ذات معالی آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و مشخص نمیشود الا بان فرد کامل پس
اخلاق فاضله مستقیم باوست

اور ابھر کر وائرہ سمجھان اخلاق متفاوته را تا نسبت بغیر و معتدل نہ ہند موضع او از اعتدال
و تقریط و افراط شافعتہ نشود

بہ صلات معالیہم معالی | بلا ریب ہناک ولا خفاء

سبب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد معالی بنی آدم از شہ معالی بغیر شک نیست
مسک و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح کہ معالی متحقق نشد الا بذات
مطہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حقیقت معالی مقوم بذات اوست صلی اللہ علیہ
وسلم پس کمال آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد اخلاق فاضلہ چنانکہ جمہور باو جان میگویند
فصل چہارم در نکشہ و گیر از مروج آن نیز فکر تازه است

و فی ارسالہ الناس طسرا | اسنادات لاھیاب الولا

طسرا می جمیعاً دور فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر
مردمان ہمہ ایشان اشارت ہاست اصحاب دوستی را یعنی آنانکہ صحبت پیغمبر علیہ السلام
و السلام علی الوجہ الامم دارند و آن حال را در عرف صوفیہ فانی الرسول گویند

فلا صادی غلیل القلب | ولید سر من نداء یاری لواء

صادی تشنہ غلیل سوزش سینہ لبیب نگی اللہ اہو العطا الار تواد سیراب شدن لبیب
یعنی تشنہ کہ سوزش سینہ دارد و دل وی تگر رجوع میکند از عطا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بہیرابی حاصل آنست کہ ہر فردی از افراد بنی آدم بر استعدادی مخلوق شدہ است
و بعد از یافتہ مقامی معین بر حسب ہمان استعداد خود خواہد رسید و در ثانی ریاست
قلبہ بہت وی ہمان مقام است و بالطبع تشنہ ہمان مقام چون ثابت شد کہ آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم موصول برستد باشد بمقامی که بالطبع نشسته است ۵

ففيه رقيقةٌ بازاء كلٍ وكل رقيقةٌ سرّاً اقتداءً

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطه باریکی هست بمقابله هر فرد و از امت و هر نقطه
سراقتد اشخصه است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف بارزه و کامنه باین شیوه
جامعه دارند که بهر اعتبار و بهر وجه معتد اسی خلق نوازند شد درین کلمه که رقیقه بازار کل
و کل رقیقه قلب واقع شده ۵

لعالى الله لا تحسبه فسرّاً يفوق الناس طراً في العلان

بزرگ است خدا امان کن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که
فائق شده است از مردمان همه ایشان در بلند می مرتبه چنانکه اکثر مادیان نمی توانند

ولكن الحقایق قد ندّعت همثلة امامه الا تقباء

تداعی تقابل است از دعوتی فی الحدیث تداعت علیکم الا تحم اسی اجتماعاً و دعوتاً
معضناً و فی الحدیث اذا اشکى بعض الحب تداعی الیه سائر الحب بالجمعی و السهرام دعا
بعضه بعضاً این گوی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد است فائق شده بر سایر افراد
لیکن این را بگو که حقیقتهاست افراد بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است
بشکل امام مستقیان که ذات مکرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم و این مصنون بهمان
میانند که حکیم گفته است ۵ و لیس علی الله مستنکر ۵ ان جمیع العالم فی الواح
فضل پنجم در نکته سوم که این نیز فکر تازه است ۵

لها من بعد علما الانبیاء لوفی امر الشفاعة حين يدعی

داصحاب فانی الرسول را اشارت بها است در نقد شفاعت و تشکیک خواننده شوند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر او شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران پیشی بر پیغامبری عذر می تقبل کند و گویند نفسی می تواند انا تا آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمانند انا بها انا بها

وَيُكْرِمُهُم بِاصْنَافٍ مُّتَعَدِّدَةٍ		وَيُكْرِمُهُم بِاصْنَافٍ مُّتَعَدِّدَةٍ
---	--	---

پس حم کند خداست لے افراد بنی آدم را همه ایشان به عامی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وگرمی کند ایشان را با انواع عطا اشاره بان است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رسیده است بهر فرد بنی آدم از جهت خلاص از انتظار باز صالحان شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یابند از آنچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صغائر
را طهاره و صلوة و صوم و صدقه و ذکر و تلاوت مکفر ذنوب گردد و بسبب شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اهل کبار طهاره در اول مرة خلاص شوند بهر که شفاعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اهل در دروخ معذب مانند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی
که اعمال ایشان آنرا القاضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبی ناکله انشاء الله من قال
لا اله الا الله من قلبه

کاتبوں کی خدمت کے لئے

انہوں نے انچہ از قصہ محبوت می بابت لیا ل بینہا قیس مع دقاس مع یعنی مقدار کے مع
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در امر شفاعت مانند فوارہ است برای رحمت خداوند تعالیٰ
و نسبت نوارہ مگر باندازہ آب حاصل آن است کہ در محشر رحمت الہی بر اسے افزا د

بنی آدم نازل می شود و طلب آب سحفت صلوات الله علیه و سلم بمنزله فواره اوست متوقف
فواره از آبی که در روی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست
فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات

و آخرها لما حده اذ اصا احسن العجز عن كنهه الشاء

۴۲

اگره اشقی حقیقه و آخر حالتی که ثابت است مایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قشنگ
احساس کند نارسانی خود را از حقیقت نشانده

بنادی ضارعا لخصوع قلب و ذل و ابتهاال و التجاء
ضراعه بالفتح خدای و زاری آبتهاال اخلاص در دعا آن است که مذاکند زار و خوار
شکستگی دل و اظهار بی قدری خود و باخلاص در مناجات و به پناه گرفتن

رسول الله يا خير البريا نوالك ابتغى يوم القضاء

باین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطا کن ترا بخوابم روز قضا
عشر و حساب

اذا ما حل خطبهم فانك الحصن من كل البلاء

علیل فرود آمدن خطب کار عظیم اولها هم تاریک شدن بلیه مدامتی که
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس تویی پناه از هر بلا

اليك تو بهی و بك استنادی و فاك مطامی و بك ارتجائی

۴۳

لبوسی تو است رو آوردن من و به توست پناه گرفتن من و در تو است امید داشتن
من این است آنچه در ترجمه فقیده سهریزه مفتوح شده کان ذلک یوم یحیی
احدی عشر من شهر جمادی الاولی ۱۰۰۰ هـ الحمد لله تعا اولاً و آخر

هذا قصيدته حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا قصيدته حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء

عَقَّتْ دَانُ الْأَصَابِعَ فَالْجَزَاءُ	الْعَدَاءُ مَنْزِلَهَا خَلَاءُ	دَبَّارُ مَنْ بَنَى الْحَسْمَا شُجْرًا
لَعَنَهَا السَّوَامِسُ وَالسَّمَاءُ	وَكَاذِبُ لَا يَزَالُ بِهَا النِّسَاءُ	خَلَّالُ مَرُوءٍ جَهَنَّمُ وَشَاءُ
فَدَعَ هَذَا وَلَكِنْ مِنْ لَطِيفٍ	يُؤَيِّزُنِي إِذَا ذَهَبَ الْعِشَاءُ	لَشَعْنَاءُ الَّتِي قَدْ تَمَّ
فَلَيْسَ لِقَلْبٍ مِنْهَا شِقَاءُ	كَأَنَّ سَبِيحَةَ مِنْ بِلَاسِ	يَكُونُ مِنْهَا عِلْدُ مَاءٍ
نَوَلَهَا الْمَلَاةُ إِنْ الْمَسَاءُ	إِذَا مَا كَانَ مَقْتُ أَوْ لِحَاءُ	وَنَشْرِبَهَا فَنَتَرَكْنَا مَلُوكًا
وَأَسْدَأُ مَا يَكُونُ هَذَا الْقَاءُ	عَدُوًّا خَلِيلًا لَمْ تَرَوْهَا	تَنْتَبِذُ النَّقْعَ مَطْلَعَهَا الدَّاءُ
تَبَارَتْهَا الْأَعْيُنُ مَصْعَدًا	عَلَى كِتَابِهَا الْأَسْلُ الْظِمَاءُ	تَنْظُرُ جِيَادًا مَهْمَطَاتٍ
تَلَطَّطْنَ بِالْمَرْءِ النِّسَاءُ	فَلَمَّا عَرَضُوا عَنَّا اعْتَرَبْنَا	وَكَانَ الْحَقُّ وَالْكَشْفُ الْعَطَاءُ
وَالْأَفْصَحُ بِالْجِلَادِ يَوْمُ	يَعْرِى اللَّهُ فِيهِ مِنْ بِلَاسِ	وَجَبْرَيْلُ رُسُولِ اللَّهِ فِينَا
وَرُوحُ الْقُدُسِ لَيْسَ لِقَاءُ	وَقَالَ اللَّهُ قَدْ مَرَّ سَلْتُ عَبْدًا	يَقُولُ الْحَقُّ لَيْسَ لَهُ خِفَاءُ
شَهْدُ بَدْقٍ وَمَوَاصِدُ قَوْعٍ	فَقُلْتُمْ لَا تَقُومُوا لِنِسَاءِ	وَقَالَ اللَّهُ فَلَا تَنْشُرُ جُنْدًا
إِنْ الْأَنْصَارُ عَرَضَتْهَا الْقِيَاءُ	لَنَا فِي جَمَلٍ يَوْمَ مِنْ مَعْدٍ	سَبَابُ أَوْ قَتَالُ أَوْ هِجَاءُ
يُخَاكِرُ بِالْقَوَائِي مِنْ إِذَا نَا	وَنَضْرِبُ حِينَ تَخْلُطُ الدَّمَاءُ	أَلَا بَلِغُ أَيْسُفِيَانِ عَنِّي
مَخَافَةُ فَقَدْ بَرَحَ الْخِفَاءُ	بَانَ سُبُوفًا تَرَكَكَ عَبْدًا	وَعَبْدُ الدَّارِ سَادَتُهُ الْأَمَاءُ
يَجُوتُ شَمْرًا أَوْ لَجِبَتْ عَنْهُ	وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْجَزَاءُ	هَجُوتُ عَمْدٍ أَوْ بَرَاءُ حَنِيفًا
رَسُولُ اللَّهِ شِمْدُهُ الْوَفَاءُ	الْتَهَى وَلَسْتَلَهُ لِكُفٍّ	فَشَرُّهَا الْخَيْرُ كَمَا فِدَاءُ
فَإِنْ إِلَى ذَا الدَّقِ وَعِصْيَا	لِعَرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ دَفَاءُ	لَسَانِي مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ

هذا قصيدته حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء

هذا قصيدته حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء
 في هذا القصيدة حسبان ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقهاء والادباء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزل الحکم وواهب النعم وصال الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم

اما بعد

میگوید فقیر ولی الله یعنی عمده که سابقا بعض معارف فاضله در
دو قصیده تائیه و لامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز و اشارت بیان
کرده شد و الحال شوق بر او هم خواجهمحمد این اکرمه الله بشنوده باعث شرح آن
می شود بین الاجمال و التفصیل و الله یقول الحق و هو یدری السبیل القصیده الآتی

الا کل حال دون حال و تنقی	لقد فأت عن حد المداک صیون
ولم یبق لی حال سوی الحق لنفسه	تساوت لی الحالات من بعد نبی

صیوة بالضم سیل بگوید که و جوانی مراد اینجا مقام جذب است و غلبه نور و طلاق و صیحوال
ظلمت تقید مستثنی تساوت است که نسبت من باینحال نسبت من بآن حال هر دو
متساو اندکترین و نسبت اشاره کرده شد بمرتبه انانیته کبری -

و کانت کلمات تحل قلوبهم	بفتح صید و طهرها سرة فطره
و کانت کلمات تحل نفوسهم	تحل صراحه و جذب محبة
فجاءت رجال بعد ففطنوا	بان کمال العین اعلی الوسیلة
وجاءت رجال مهمون ففهموا	بانرازی الجباروت حدت و عمت
ونذبت بالهموت عن مساکنها	اکل من الجود و الدهر عمت

و این ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی و اود و اخیر هم فیض هر دو یکی از ایشان
و فتح دیگری هم هست یکی از دانشمندان پس در دوره اول و دوم تا بعین شمع تا بعین

در این کتاب
عبارات است از اول
الافعال است از اول
سین است از اول
است که فاعل و مفعول
و فاعل و مفعول
و فاعل و مفعول

و طبقه رابعه است و فیضی که درین دوره نصیب بشیر شد و در مرتبه است مرتبه ایمان که طاعت
قطره کثابت از دوست و مرتبه احسان که نسبت به صدقه تفسیر است و بعد از آن سید الطائفة
چند قدس سره فتح فیض دیگر شد و آن مرتبه روح و سر است و سر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود و اگر روح نیز با او پیوندد و تجلی باشد همراه آنش و محبت خاصه
و بعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبه خفی و فوق آن که نکال عین آن ایما کرده
زیرا که آخرین راه بقای عهد است بعین ثابت خودش و هر چه بر او میروید و مانند آنی
باشد که از انار منقسم میسر نیز چه وجود مطلق را قالبی است و وضعی بمقتضای همان قالب
میروید و مرتبه چهارم است و نور القدس و آن را با سیر از روی الجبروت تعبیر کرده شد و نصیب
این زمان جمع الجمع است و در عبارت از نفس کلیه است و جبروت اشاره تجلی اعظم

كان هناك الدهر سدا طويلا	و جبروتها نارا الكليمة تجللت
فان هناك الدهر حبيسه و عنصر	و جبروتها فيض الحبيب انة برحمته
كان هناك الدهر جسم طبيعة	و جبروتها كسرة سر و فتاوت
كان هناك الدهر ارض كثيفة	و جبروتها شمس و صر و اشعة

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل انیمه است که تجلی اعظم
صورة حق است ظاهر شده و نفس کلیه -

فشاها في الحق غارت عيونها	وما انت من حيد و صهي و شوق
و شاهدت ان الاصفه مرتبة	لطي تقاويل الوجود لوجدة

و درین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود با انواع و انواع با جناس
جناس بحسن الالفاظ و مرجع آنهمه طور کلی حملی احاطی وجود مطلق است و آن اطوار

وإذا وصف لي تدعى قيام علامة	وإذا هدت أمراً ليس في فستانه
وإعطي تمام العلم والفهم حيرتي	وكل لسان النطق عند ظهوره
وفي الصبح والليل والأوسع رحمة	ووجودي لله في حق نفسه

وإذا هدت أمراً ليس في فستانه
وكل لسان النطق عند ظهوره
ووجودي لله في حق نفسه
وإذا وصف لي تدعى قيام علامة
وإعطي تمام العلم والفهم حيرتي
وفي الصبح والليل والأوسع رحمة

درین آیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام
مناصر با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محاط
الیشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بدو قسم منقسم می شود تخیلی و تفصیلی این معرفت از سر
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورت انعمیه انسانی که طبع الانس
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و انشای انسانی و ادراکات حسیه و عقلیه
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از ادراک
مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابت قلم علی در سطح لوح مبرشته و اهل کشف
این حقیقت فیاض را مناسبتی بعرش اطلس ادراک کرده اند گویند که با قوت تمثیل اوست و الله اعلم
بمحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تعبیر کرده شد و در این عروج است
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه است و انصافی حصار را و آن عبارت
از اجسام و هیات کل است حدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

وكل وجوه دون فجأة بال	الكل شيء ما خلا الله زائل
يتغير ولا نظم لي تحقق كما قيل	وليس نظام الوجود دون ظهوره
على الطول والعلو في الغرابة	تجلى على الساعير طوى راودارة
سماء من الارشاد للخلق شامل	ارجل كل تنوير يوق ساكاته

وكل وجوه دون فجأة بال
يتغير ولا نظم لي تحقق كما قيل
على الطول والعلو في الغرابة
سماء من الارشاد للخلق شامل

<p>فقد فزت بالمقصود والكل حاصل و يصير بحر العلم من هو جاهل بصول كما صال الهوى المتدال فلا تتعجبوا ولا تدهشوا وما تدهش من امر تجشتم حاصل</p>	<p>اذا ما تجاذى الشمس سلك في الضحى انظر به العبد الضعيف مضلعا كأنه يسير على شكل الليث لنسيجه فان هم الشبح الخيل بوجهه ولست ادري ركن الزكاة دونه</p>
<p>درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیفات الهی که اصل او تجلی اعظم است و فروغ او عکس تجلی است و بیان آنکه از وجود این تالیفات جاره نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا و قدر و چه باعتبار ظهور شریع و نفوس بنی آدم از جهة انبیاء علیهم السلام پس اسم الله سبحانه از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطار عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی طریق اشاره است بظهور عکس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر اشاره بظهور عکس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکس او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن اعظم و شامل و نفع تجلیات شده و هر تجلی که جهت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن شرع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهرده اتم که شرع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیة مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس پیغمبر پوری و ظهور معجزات و در امت بصیرت و مافقتن و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد</p>	<p>المس بآية القوة دون محاذاة الشمس ودون شئ الاضلي درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیفات الهی که اصل او تجلی اعظم است و فروغ او عکس تجلی است و بیان آنکه از وجود این تالیفات جاره نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا و قدر و چه باعتبار ظهور شریع و نفوس بنی آدم از جهة انبیاء علیهم السلام پس اسم الله سبحانه از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطار عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی طریق اشاره است بظهور عکس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر اشاره بظهور عکس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکس او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن اعظم و شامل و نفع تجلیات شده و هر تجلی که جهت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن شرع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهرده اتم که شرع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیة مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس پیغمبر پوری و ظهور معجزات و در امت بصیرت و مافقتن و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد</p>

<p>برکت نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم بهوا جلوت ای او صحت علم لفتخین ظهور مائل کامل مثل القوم افرهم الی الخیر شائل للخلق خبر بعد خبر تحشیم او تکلف -</p>	<p>حَبَابًا هَدَىٰ نَوَّاعًا عَلَى الْعَيْنِ قَائِمًا وَلَا يَبْدَأُ هَذَا النُّورَ شَيْءٌ وَفَسِيحًا وَلَا يَبْدَأُ رُحَاهَا صُلْبًا سَارِحًا وَمِنْ الْعَبْدِيَّةِ إِلَى الْمَسِيحِ وَإِلَهُ</p>	<p>لا سئل رة صتن النسيه حاصل وشرح واضاح وبالعلم نازل وللعق لفساير عن الحيف مائل الى متن يهدى بما قال قائل</p>
<p>درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهت که در احوالی عین ثابت بهسان شمس در کسبه مشتمل میشود و از تشریح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح سنده متعین شده است و بیان کرده شد که خداوند تعالی بواسطه اوفیضی اراده کرده است و در آن مجریه و حضرت عیسی بعد از آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی و ضمیر معناه راجع بنور است یعنی تفصیل علوم احوال خود می نماید انجمنی العطیه الثلج یقین رو اهنس سکه های بهیم نشسته و مراد از اراض بنیا و نهان است -</p>		
<p>اَنَا وَهَتَانَا الْعُلُومُ صُنُوفُهَا فَثَلَّثْتُ أَقْسَامَ الْعُلُومِ سَبَاحَتِ عِلْمَنَا بِتَجْدِيمٍ وَعِلْمُ عَمَلٍ فَهْ فَهْمُنَا لِسَانُ النَّاسِ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ</p>	<p>هَنِيئًا لَكُمْ قَدِيتُ إِلَيْكُمْ جَلَائِلُ رِسُوخٍ وَتَأْوِيلُ وَعِلْمٌ عَنَائِلُ وَسُرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الْكُلِّ أَهْلُ إِذَا دَارَفْنَا بَيْنَ قَوْمٍ مَسَائِلُ</p>	
<p>درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهت در بیان سر عقل پس یکجه علم را ستین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شریع و غیر آن بان ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل</p>		

وجود با انواع و افراد و علم کمال است و ما بتعلق بها و نیز اشاره کرده شد که عالم تجسیم و علم عرفانه
اصلی دارد و تا ویلی و معرفت تنزلات همه را محمل است اگر چه بشرایع حضرت اشتغال با آن نمیدهند
عقبیل بالفهم الصلح الثین جمعه عنایل بالفصح سیر بالرفع مبتدا و خبره زایل تا آمد بشرایع کرخت و
توشه بروی آیند

<p>رحمانا وخلقنا العلوم بعسریة تخلصت جیدا من تخالط ذا الوجود ذهبنا الى اقصى الوجود اعمه هو البحر لا قعر ولا ساحل له شهدت تدابير الوجود جميعها نظرت الى الشخص الكبير كأنه قوى ثم افعال تكون بحسبها رايت نظاما ليس يفهم نلكه فما فهنا ان العروج متمم نالفنا ودارينا الا نام بوضعهم وقال لنا اما ظهرونا بظهور نقوم على العهد القويم وان نق وعندى علوم لا يكاد يفقهها ويزجروا الى الله رحمة ربه</p>	<p>تفوح كما ناحت سماء ثواب كل وسرت الى الرحمن والجنون هائل تعرف ربه كالفاعلات القوابل احطت به خبرا بما نال نائل تدور كما دار الرضى المتماثل اذا فليس للشخص الصغير مشاكل تحول اياها القوي والمياكل وان قال بالافضام والخرق عائل فلا باس ان كانت ستور روحائل فطابت مراقبتنا وطاب الشماثل فمن لم يطعنا فيه ما هو عادل من القلب اضراع وناوت وصائل سماء ولا بحر و ساجل وفضلا لا نواع العطاها شائل</p>
---	--

درین آیات اشاره است بانفعال از تنگنا و کشور علم و سعادت آباد عالم طلاق و اشارت کرده شد

بعض معارف خاصه آن عروج از آنجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال شهادت واقع است
فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادت ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود
می برد و باعتبار آن رنگ متغیضی آن می شود که باز در شهادت بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم
و چون این آمد و شد بهیت الفکاکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و از آنجمله آنکه نفس کلیه بمنزله
روح شخص اکبرست و افلاک و عناصر و موالی بمنزله اعضاء آن شخص اکبرست و از آنجمله آنکه قوی
و هیاکل الفراع و مانند آن بهیت اجتماعی بعض قوی شخص اکبری می شود مثلاً انجدرابی آدم
بدنی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد و بار
میگردد و پانزدهمین می بارد و از آنجمله آنکه خرق عوائد نیز هادت مستمره است پس قول بخرق عادت
مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالونه ناشی از معرفت تامه و از آنجمله آنکه صاحب تجلی
ذاتی فرودی آید بغیر و درین مراتب که مرتبه جوارح است و هم رنگ عوام میگردد آن مالع طور
اونست و از آنجمله آنکه حضرت وجود در هر شاه حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی نقاضا میکند
پس بجد شدن در اقامه حدود و بنده غیبه و اخذ سبقت و آداب نقاضا و معرفت تامه است
درسانی علم لوحید بها نال ناکل بدل بعض من به با عا و ابحار الفرغه قطعه بسیره من اللهم
و مخرجه نقاضا و اتوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذا لک الوصال جمع وصلیه
بعضی القطعه و الحمد لله اولاً و آخراً و طاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین

و قال مولانا فخر الدین رازی رحمه الله تعالى و آله و سلم

دلهاست جهان جو غیب نشکفت

ما الطیف ا طیب الغنم گفت

چون شمع شایین مضامد و شمع

سال طبعش ز غیب با لطف

خاتمة

في كتابه

ثم طبع القصائد بل الدرر الغراء للشيخ الاجل المصنف المحدث الفقيه والاديب الشيخ المصنف
 الفقيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الذي له الهوى في الشعر الفارسي عنه وعن منسوبة
 والهمز وذوويه وهو رحمه الله مع كونه من مدي المولد قد زاحم العرب والعرباء في فضائلهم وسلامهم المطلقين
 منهم في بلاغتهم فاذا سمعت من لفظه الرقيق الغني عن الالك انما رجل نشأ وترعرع في منزل
 او طبع الكمين سهل او منطلق من بيتهم او منطلق من كراغ الغنم او منطلق من كراغ الغنم او منطلق من كراغ الغنم
 عليه عامته في بني مازن او مجيد من زبيدة او صمد من بني اسد فلكي به فخر الديار وزينة البهار
 ثم تفرغ كل قصيد منها بجا جديدة واشادات مفيدة لم يسبق الى مثلها احد في سالف الزمان وفيها عينا
 خجريان يخرج منها اللؤلؤ والمرجان بانشاد ما عند عارض الحشمة لشعر الخواطر وبروتها عند احوالهم
 الازمنة تفر النواظر فتمهم الاليس وجبذ الجليس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على
 الثمانية والاثني عشر وفي الثانية الثمانية ترشد الى جملة من الطب السنية والثانية منها الهزلية المقفلة
 على السطر الرمزية قد اختلف فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه ما يراود التشبيات والتشبيهات المبدولة على خط الشعر
 بل اخترع من عند تشبها لطفا وتشبها بليغا في نهاية الاليج كيف لا وهو في ثامن خلق له الارض والسماء
 منبأ اشرف الانبياء فصاح فصاحا صلوات الله عليه وسلم والاشالة منها التائية الشاملة على جملة من النبوة
 للطفيفة والرموز الدقيقة والرائحة منها الائمة الشاملة على جملة من النبوة والائمة وبعض الاسرار الفا
 وبين بين القصيدة من قصيدة هزلية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله عنه قد وضعنا ما بعد الهزلية لئلا يوزن المعنى
 فالمرجو من الناظر ان لا ينسوي عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصغار وظلال الوفا اعني به المولود
 عبد الرحمن السهوي المولود محمد حسن النواب وكان ذلك يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٢
 ما بعد الف من حجرة النبوة على صاحبها الف صلاة وتحيه وانا الضعيف مظهر بن اباد

فهرست مقصده بابیه	صفحه	مستفنون
فصل نهم در ذکر طبقات مسلمین که قرنا بعد قرن جاوید بن یحیی بن یحیی هستند و عابرا ایشان	۲۳	
فصل دهم در بیان عشق آجناب صلی الله علیه وسلم و اشاره نسبت او به بعضی آثار ان نسبت -	۲۵	فصل اول در تشبیه بذكر بعضی احوال زمان و تشبیه بذكر بعضی آثار حضرت صلی الله علیه وسلم -
فصل یازدهم در اظهار حال آجناب حضرت صلی الله علیه وسلم و اشاره بتماهی مقصیده -	۲۶	فصل دوم در بیان سبقت علیه از دنیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن شفا کبری است -
فهرست مقصیده هجریه		فصل سوم در بیان قیامی از دلائل نبوت که شارات انبیا سابقین است بوجوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فصل اول در تشبیه بطریق تازه که مذهب خود را	۲۹	و اشاره نسبت الهام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فصل دوم در بیان عشق آجناب صلی الله علیه وسلم	۳۰	فصل چهارم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت که تا مل در شاکل و اخلاق آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
فصل سوم در نکته تازه در روح آجناب صلی الله علیه وسلم	۳۴	فصل پنجم در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن تا مل در حال عروج و عادات مذهب ایشان
فصل چهارم در نکته دیگر از روح کان خیر فکر تازه است	۳۸	پیش از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فصل پنجم در نکته سوم که این نیز فکر تازه است	۳۹	فصل ششم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تا مل است در حضرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر شاد
فصل ششم در خطابیه آجناب علی علیه السلام و اشارات و تشبیهات	۴۱	فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تا مل در سخن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
فصل هفتم در خطابیه آجناب علی علیه السلام و اشارات و تشبیهات	۴۲	فصل هشتم در دعای آن اوصیای ذکر شجاعت و نجابت اهل بیت الهام

معجم ناسخ الالفاظ العربيه في شرح سيد العرب والعجم

صفحة	سطر	فعل	صحيح	صفحة	سطر	فعل	صحيح
٢	٥	سوفيق	سوفيق	٢٣	٤	نهاده	نهاده
٣	٦	فصل الاول	فصل اول	٢٨	٥	مسه	مسه
٤	١٥	نشط	نشط	٠	٩	بها تته	بها تته
٥	١٦	بها يست	بها يست	٢٩	١٥	بالمشي	بالمشي
٦	٢	شغل عنه	شغل عنه	٣٣	١٢	لوقتنا الواليد	لوقتنا الواليد
٧	٨	منه اعدا	منه اعدا	٣٥	١٥	حيشه بها	حيشه بها
٨	١٨	نقى	نقى	٠	١٩	تسريده	تسريده
٩	١١	صعبه	صعبه	٣٩	٩	الاصغيا	الاصغيا
١٠	١٩	الى غير	الى غير	٣٠	١	فريدها	فريدها
١١	٢	صالح الادع	صالح الادع	٠	٥	لانه	لانه
١٢	١	شرافه	شرافه	٣٩	١٦	بجمع	بجمع
١٣	٢٥	شال	شال	٤٢	٤	الاشاء	الاشاء
١٤	٣٠	باليد	باليد	١٥	١٥	نعم	نعم
١٥	١٢	في الجا بيه	في الجا بيه	٠	١٩	نعم	نعم
١٥	١١	استيقار	استيقار	٠	١٥	معلفلة	معلفلة
١٦	١٢	المصطفى	المصطفى	٣٤	٣	نسيجه	نسيجه
١٧	١٨	معتبر است	معتبر است	٠	٢	لوججه	لوججه
٢١	١٢	كتيبه	كتيبه	٥١	٩	الطام	الطام
				٠	١٤	اعاشي	اعاشي

اشعار

چونکہ اس رسالہ کو راقم نے نہایت محنت و وقت
 سے تلاش کر کے ابتدائی ترتیب و تصحیح و توضیح اپنے ہر فن زریعہ
 مطبع اخبار نسیم عظم واقع مراد آباد ماہ اپریل ۱۹۸۷ء میں چھاپا
 اس لیے یہ رسالہ بموجب قانون نسیم ۱۹۴۷ء رجسٹری کر لیا گیا
 کوئی صاحب بلا اجازت راقم کے قصداً اس کے چھاپنے کا
 نذر نہیں۔ اگر کوئی صاحب بلا اجازت چھاپے گا
 تو انکو وہ زبردستی دیا پڑے گا جو قانوناً اس پر
 عائد ہو گا۔ فقط

الحمد للہ
 منظر حسن ساکن مراد آباد
 محلہ قلیپورہ

۳۹۰ ش

DUE DATE

۸۹۲۶۴۱۳

۱۷

۶۷ ۲۲

۸۹۲۶۷۱۴
۳۹۱۳۷۹

۸۹۱۵۸۹۷
۲۲۶۱۳۷

۸۹۱۵۸۹۷

Date	No.	Date	No.